

الف – چرا باید اقتصاد بخوانیم؟

خیلی‌ها اقتصاد می‌خوانند که شغل خوبی پیدا کنند. برخی احساس می‌کنند که باید فهم عمیق‌تری نسبت به تورم و بیکاری داشته باشند. یا برخی می‌خواهند درک درستی از سیاست‌های کنش‌دهنده فرایند گرمایش جهانی و اینکه چرا روی یک iPod نوشته "ساخت چین" داشته باشند.

زنگ برای چه کسانی به صدا در می‌آید

همه این دلایل و بسیاری دلایل دیگر، منطقی هستند. با این حال، یک دلیل اساسی برای یادگیری مباحث اساسی اقتصاد وجود دارد و آن اینکه: در تمام زندگی‌تان - از گهواره تا گور و فراتر از آن - با حقایق بی‌رحمانه اقتصاد سروکار دارید. بدون مطالعه اقتصاد، نمی‌توانید از تجارت بین‌الملل، سیاست‌های مالیاتی یا علل رکود و بیکاری بالا به طور کامل مطلع شوید.

انتخاب شغل زندگی‌تان مهم‌ترین تصمیم اقتصادی است که می‌گیرید. آینده شما نه تنها به توانایی‌های شما بستگی دارد، بلکه به چگونگی تأثیر نیروهای اقتصادی ملی و منطقه‌ای بر دستمزد شما نیز بستگی دارد. همچنین، دانش شما از اقتصاد می‌تواند به شما کمک کند تا تصمیمات عاقلانه‌ای در مورد نحوه خرید خانه، پرداخت هزینه تحصیل فرزندان خود و کنار گذاشتن پس انداز برای بازنشستگی بگیرید. البته تحصیل در رشته اقتصاد شما را نابغه نخواهد کرد. اما بدون اقتصاد، تاس زندگی به نفع شما نخواهد آمد.

نیازی به شلوغ بازی نیست. امیدواریم متوجه شوید که علم اقتصاد علاوه بر مفید بودن، حتی یک رشته جذاب است. نسل‌هایی از دانش‌آموزان، اغلب در کمال تعجب، دریافته‌اند که نگاه کردن به سطوح زیرین و درک قوانین اساسی اقتصاد چقدر هیجان‌انگیز است.

کمیاب و کارایی: مضامین دوقلو اقتصاد

تعریف علم اقتصاد

طی نیم قرن گذشته، مطالعه علم اقتصاد گسترش یافته تا طیف وسیعی از موضوعات را در بر گیرد. برخی از تعاریف به قرار زیر است:

- علم اقتصاد، رفتار بازارهای مالی از جمله نرخ بهره، نرخ ارز و قیمت سهام را بررسی می‌کند.
- علم اقتصاد به بررسی دلایلی می‌پردازد که چرا برخی از افراد یا کشورها درآمد بالایی دارند در حالی که برخی دیگر فقیر هستند. همچنین به تحلیل روش‌هایی می‌پردازد که می‌توان فقر را بدون آسیب رساندن به اقتصاد کاهش داد.

- علم اقتصاد، چرخه‌های تجاری - اعم از نوسان در میزان اعتبارات، بیکاری و تورم - را به همراه سیاست‌هایی برای تعدیل آنها مورد مطالعه قرار می‌دهد.
- علم اقتصاد به مطالعه تجارت بین‌الملل و امور مالی و تأثیرات جهانی‌شدن و به‌ویژه به بررسی مسائل پیچیده‌ی مربوط به باز کردن مرزها برای تجارت آزاد می‌پردازد.
- علم اقتصاد این سؤال را می‌پرسد که چگونه می‌توان از سیاست‌های دولت برای پیگیری اهداف مهمی مانند رشد سریع اقتصادی، استفاده کارآمد از منابع، اشتغال کامل، ثبات قیمت‌ها و توزیع عادلانه درآمد استفاده کرد.

این فهرست طولانی است و همچنان می‌توانیم به آن بیفزاییم. با این حال، اگر همه این تعاریف را خلاصه کنیم، به یک تعریف مشترک می‌رسیم:

«علم اقتصاد، مطالعه چگونگی استفاده جوامع از منابع کمیاب برای تولید کالاها و خدمات ارزشمند و توزیع آنها در بین افراد مختلف است.»

کارایی و کمیابی

اگر به تعاریف فکر کنیم، دو ایده کلیدی را می‌یابیم که در تمام علم اقتصاد جریان دارد: اینکه کالاها کمیاب هستند و اینکه جامعه باید از منابع خود به نحو احسن (کارا) استفاده کند. در واقع، نگرانی‌های علم اقتصاد به دلیل کمیابی و میل به کارایی از بین نخواهد رفت.

دنیا را بدون کمیابی در نظر بگیرید. اگر می‌شد مقادیر نامتناهی از هر کالایی را تولید کرد یا خواسته‌های انسان به طور کامل برآورده می‌شد، چه پیامدهایی داشت؟ مردم نگران افزایش درآمدهای محدود خود نبودند زیرا می‌توانستند هر آنچه را که می‌خواستند داشته باشند. کسب و کارها نیازی به نگرانی در مورد هزینه‌های نیروی کار یا مراقبت‌های بهداشتی نداشتند. دولت‌ها نیازی به مبارزه بر سر مالیات یا هزینه‌ها یا آلودگی نداشتند، زیرا این مسئله برای کسی مهم نبود. علاوه بر این، از آنجایی که همه ما می‌توانستیم به اندازه دلخواه خود داشته باشیم، هیچ کس نگران توزیع درآمد بین افراد یا طبقات مختلف نبود.

در چنین بهشت عدنی، همه کالاها مانند ماسه در صحرا یا آب دریا در ساحل رایگان خواهند بود. همه قیمت‌ها صفر خواهد شد و دیگر لزومی به وجود بازارها نیست. به عبارت دیگر، اقتصاد دیگر موضوع مفیدی نخواهد بود.

اما هیچ جامعه‌ای به آرمان‌شهری (مدینه فاضله‌ای) با امکانات بی حد و حصر نرسیده است. دنیای ما دنیای کمبود و پر از کالاهای اقتصادی است. وضعیت کمیابی وضعیتی است که در آن کالاها نسبت به خواسته‌های ما محدود هستند. حتی پس از دو قرن رشد سریع اقتصادی، تولید در ایالات متحده به اندازه کافی بالا نیست تا خواسته‌های همه را برآورده کند. اگر همه خواسته‌ها را جمع کنید، به سرعت متوجه می‌شوید که کالاها و خدمات کافی برای برآورده کردن حتی بخش کوچکی از خواسته‌های مصرفی همه وجود ندارد. تولید ملی باید چندین برابر بیشتر باشد تا یک شهروند معمولی آمریکا بتواند در سطح یک پزشک معمولی یا بازیکن بیسبالی که در لیگ اصلی بازی می‌کند، زندگی کند. علاوه بر این، در خارج از ایالات متحده، به ویژه در آفریقا، صدها میلیون نفر از گرسنگی و محرومیت مادی رنج می‌برند.

با توجه به خواسته‌های نامحدود، مهم است که یک اقتصاد از منابع محدود خود به بهترین شکل (کارا) استفاده کند. این مسئله ما را به مفهوم اساسی کارایی رهنمون می‌سازد. **کارایی** بیانگر مؤثرترین استفاده از منابع جامعه در راستای ارضای خواسته‌ها و نیازهای مردم است. در مقابل، اقتصادی را با انحصارات کنترل نشده، آلاینده‌ی مضر یا فساد دولتی در نظر بگیرید. چنین اقتصادی ممکن است کمتر از حد ظرفیت خود تولید کند یا کالاهایی را تولید کند که اصلاً مورد نیاز جامعه نباشد - در هر صورت؛ این وضعیت، همان تخصیص ناکارآمد منابع است.

* **کارایی اقتصادی** مستلزم آن است که یک اقتصاد با توجه به فناوری و منابع کمیاب، بالاترین ترکیب کمیت و کیفیت کالاها و خدمات را تولید کند. یک اقتصاد زمانی به صورت کارآمد تولید می‌کند که رفاه اقتصادی هیچ فردی قابل بهبود نباشد مگر اینکه وضعیت شخص دیگری بدتر شود.*

به عبارت دیگر بین رفاه یک نفر و رفاه فرد دیگر یک رابطه بده - بستان وجود دارد. یعنی افزایش رفاه یک نفر به معنای کاهش رفاه فرد دیگری است.

ماهیت علم اقتصاد این است که واقعیت کمیابی را بپذیرد و سپس بفهمد که چگونه جامعه را به روشی سازماندهی کند که بیشترین استفاده را از منابع داشته باشد. اینجاست که اقتصاد نقش بی‌نظیر خود را می‌تواند ایفا کند.

اقتصاد خرد و کلان

امروزه علم اقتصاد به دو زیر شاخه اصلی اقتصاد خرد و اقتصاد کلان تقسیم شده است. آدام اسمیت را معمولاً بنیان‌گذار اقتصاد خرد می‌دانند، شاخه‌ای از اقتصاد که امروزه به رفتار واحدهایی مانند بازارها، شرکت‌ها و خانوارها مربوط می‌شود. اسمیت در کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) چگونگی تعیین قیمت‌ها را مورد بررسی قرار

داد؛ تعیین قیمت زمین، نیروی کار و سرمایه را مطالعه کرد و نقاط قوت و ضعف مکانیسم بازار را بررسی کرد. مهم‌تر از همه، او ویژگی‌های قابل توجه کارآمد بودن بازارها را شناسایی کرد و توضیح داد که چگونه نفع شخصی افرادی که از طریق بازار رقابتی فعالیت می‌کنند می‌تواند منافع اقتصادی - اجتماعی ایجاد کند. اقتصاد خرد امروزه فراتر از دغدغه‌های اولیه رفته و شامل مطالعه انحصار، نقش تجارت بین‌الملل، امور مالی و بسیاری از موضوعات حیاتی دیگر شده است.

شاخه اصلی دیگر موضوع ما اقتصاد کلان است که به عملکرد کلی اقتصاد مربوط می‌شود. اقتصاد کلان حتی تا سال ۱۹۳۶ به شکل مدرن خود وجود نداشت، زمانی که جان مینارد کینز نظریه عمومی انقلابی خود را در مورد اشتغال، بهره و پول منتشر کرد. در آن زمان، انگلستان و ایالات متحده هنوز در رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ گیر کرده بودند، و بیش از یک چهارم نیروی کار آمریکا بیکار بودند. کینز در نظریه جدید خود تجزیه و تحلیلی از عوامل ایجاد چرخه‌های تجاری با دوره‌های متناوب بیکاری بالا و تورم بالا ارائه کرد. امروزه، اقتصاد کلان حوزه‌های متنوعی را بررسی می‌کند، مانند اینکه چگونه کل سرمایه‌گذاری و مصرف تعیین می‌شود، چگونه بانک‌های مرکزی پول و نرخ‌های بهره را مدیریت می‌کنند، چه چیزی باعث بحران‌های مالی بین‌المللی می‌شود و چرا برخی کشورها به سرعت رشد می‌کنند در حالی که برخی دیگر راکد می‌شوند. اگرچه اقتصاد کلان از زمان اولین بینش او پیشرفت زیادی داشته است، مسائلی که کینز به آنها پرداخته است هنوز مطالعه اقتصاد کلان را تعریف می‌کند.

منطق علم اقتصاد

زندگی اقتصادی یک کندوی بسیار پیچیده از فعالیت است که در آن مردم خرید می‌کنند، می‌فروشند، چانه‌زنی می‌کنند، سرمایه‌گذاری می‌کنند و متقاعد می‌شوند. هدف نهایی علم اقتصاد، درک این تعهد پیچیده است. اقتصاددانان چگونه به وظایف خود عمل می‌کنند؟

اقتصاددانان از رویکرد علمی^۱ برای درک زندگی اقتصادی استفاده می‌کنند. این امر مستلزم مشاهده امور اقتصادی و استفاده از آمار و سوابق تاریخی است. برای پدیده‌های پیچیده‌ای؛ مانند تأثیرات کسری بودجه یا علل تورم؛ تحقیقات تاریخی، معدنی غنی از بینش را فراهم کرده است.

اقتصاد غالباً بر تحلیل‌ها و نظریه‌ها متکی است. رویکردهای نظری به اقتصاددانان اجازه می‌دهد تا تعمیم‌های گسترده‌ای؛ مانند مزایای تجارت و تخصص بین‌الملل یا مضرات تعرفه‌ها و سهمیه‌ها انجام دهند.

1- scientific approach

علاوه بر این، اقتصاددانان، یک تکنیک تخصصی به نام «اقتصادسنجی»^۲ ایجاد کرده‌اند که از ابزارهای آماری برای حل مسائل اقتصادی بهره می‌گیرد. با استفاده از اقتصادسنجی، اقتصاددانان می‌توانند کوه‌هایی از داده را برای استخراج و رسیدن به روابط ساده غربال کنند.

اقتصاددانان نوپا باید نسبت به اشتباهات رایج در استدلال اقتصادی هوشیار باشند. از آنجایی که روابط اقتصادی اغلب پیچیده هستند و متغیرهای مختلفی را در برمی‌گیرند، به راحتی می‌توان در مورد علت دقیق رویدادها یا تأثیر سیاست‌ها بر اقتصاد گیج شد. برخی از اشتباهات رایج در استدلال اقتصادی به شرح زیر است:

- **خطای تعاقب (پشت سر هم).** مغالطه اول مستلزم استنتاج علیت است. مغالطه تعاقب زمانی رخ می‌دهد که فرض کنیم، چون یک رویداد قبل از رویداد دیگر رخ داده است، اولین رویداد، باعث رویداد دوم شده است. به طور مثال رویداد اول را انقراض دایناسورها در نظر بگیریم و رویداد دوم را حمله چنگیزخان به ایران. حال نتیجه بگیریم که علت حمله مغول به ایران، انقراض دایناسورها بوده است. نمونه دیگری از این سندرم در رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده رخ داد. برخی از مردم مشاهده کرده بودند که دوره‌های گسترش کسب‌وکار، قبل یا هم‌زمان با افزایش قیمت‌ها همراه بوده است. از این رو، آنها به این نتیجه رسیدند که درمان مناسب رکود، افزایش دستمزدها و قیمت‌هاست. این ایده منجر به مجموعه‌ای از قوانین و مقررات برای حمایت از دستمزدها و قیمت‌ها به شیوه‌ای ناکارآمد شد. آیا این اقدامات باعث بهبود اقتصاد شد؟ مطمئناً نه.

- **عدم ثابت‌نگه داشتن چیزهای دیگر.** دومین دام این است که هنگام فکر کردن به یک موضوع، چیزهای دیگر را ثابت در نظر نگیریم. به‌عنوان مثال، ممکن است بخواهیم بدانیم که آیا افزایش نرخ مالیات باعث افزایش یا کاهش درآمدهای مالیاتی می‌شود. برخی از مردم این استدلال فریبنده را مطرح کرده‌اند که ما می‌توانیم کیک مالی خود را بخوریم و هم‌زمان آن را در دست داشته باشیم و آن را نخورده باشیم. آنها استدلال می‌کنند که کاهش نرخ مالیات در عین حال باعث افزایش درآمدهای دولت و کاهش کسری بودجه می‌شود. آنها به کاهش مالیات کندی-جانسون در سال ۱۹۶۴ اشاره می‌کنند که نرخ‌های مالیات را به شدت کاهش داد و به دنبال آن افزایش درآمدهای دولت در سال ۱۹۶۵ افزایش یافت.

چرا این استدلال نادرست است؟ این استدلال فرض می‌کند که چیزهای دیگر ثابت بودند - به‌ویژه رشد کل اقتصاد از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۵ را نادیده می‌گرفت. از آنجایی که درآمد مردم در آن دوره رشد می‌کرد، کل درآمدهای مالیاتی با وجود اینکه نرخ‌های مالیات پایین‌تر بود، افزایش یافت. مطالعات دقیق اقتصادسنجی نشان می‌دهد که اگر نرخ‌های مالیاتی در همان سطح سال ۱۹۶۴ نگه داشته

می‌شد، کل درآمدهای مالیاتی در سال ۱۹۶۵ حتی بیشتر می‌شد؛ بنابراین، این تحلیل نمی‌تواند سایر موارد را در محاسبات ثابت نگه دارد.

همواره به یاد داشته باشید که هنگام تجزیه و تحلیل تأثیر یک متغیر بر سیستم اقتصادی، موارد دیگر را ثابت نگه دارید.

- **مغلطه (خطای) ترکیب.** گاهی اوقات فرض می‌کنیم آنچه برای بخشی از یک سیستم درست است برای کل نیز درست است. اما غالباً در اقتصاد در می‌یابیم که کل با مجموع اجزا متفاوت است. وقتی فرض می‌کنید آنچه برای جزء صادق است برای کل نیز صادق است، مرتکب خطای ترکیب شده‌اید.

در اینجا برخی از اظهارات درست ارائه شده که اگر خطای ترکیب را نادیده بگیرید ممکن است شما را شگفت‌زده کند: (۱) اگر یک کشاورز محصول پرفروشی داشته باشد، درآمد بالاتری دارد. اگر همه کشاورزان محصول پرفروشی تولید کنند، درآمد مزرعه کاهش می‌یابد. (۲) اگر یک نفر پول بسیار بیشتری دریافت کند، وضعیت آن شخص بهتر خواهد بود. اگر همه پول بیشتری دریافت کنند، احتمالاً وضع جامعه بدتر خواهد شد. (۳) اگر برای کالایی مانند کفش یا فولاد تعرفه بالایی وضع شود، احتمالاً تولیدکنندگان در آن صنعت منتفع خواهند شد. اگر برای همه محصولات تعرفه‌های کالایی وضع شود، احتمالاً رفاه اقتصادی کشور بدتر خواهد شد.

در این مثال‌ها از هیچ ترفند یا جادویی استفاده نشده است. بلکه حاصل سیستم‌های افراد در حال تعامل است. غالباً رفتار کل بسیار متفاوت از رفتار تک‌تک افراد به نظر می‌رسد. ما در این مقدمه تنها به اختصار به این خطاها اشاره کردیم. در ادامه با معرفی ابزارهای علم اقتصاد، نمونه‌هایی از این که چگونه بی‌توجهی به منطق علم اقتصاد می‌تواند منجر به خطاهای کاذب و گاه پرهزینه شود را ارائه خواهیم داد. ممکن است در پایان مباحث به این نتیجه برسید که چرا هر یک از این مثال‌های متناقض درست است.

اقتصاد اثباتی و دستوری

ما باید هنگام بررسی مسائل اقتصادی، با دقت مسائل مربوط به واقعیات را از مسائل مربوط به عدالت تشخیص دهیم. اقتصاد اثباتی، واقعیتهای یک اقتصاد را توصیف می‌کند، در حالی که اقتصاد دستوری شامل قضاوت‌های ارزشی است.

اقتصاد اثباتی به سؤالاتی از این قبیل می‌پردازد: چرا درآمد پزشکان از سرایداران بیشتر است؟ آیا توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) درآمد اکثر آمریکایی‌ها را افزایش یا کاهش داد؟ آیا نرخ‌های بهره بالاتر باعث کندی اقتصاد و کاهش تورم می‌شود؟ اگرچه پاسخ به این سؤالات دشوار است، اما همه آنها را می‌توان با مراجعه به تجزیه و تحلیل و شواهد تجربی حل کرد که آنها را در حوزه اقتصاد اثباتی قرار می‌دهد.

اقتصاد هنجاری شامل احکام اخلاقی و هنجارهای عدالتی است. آیا باید نرخ بیکاری را افزایش داد تا اطمینان حاصل شود که تورم قیمت‌ها خیلی سریع نمی‌شود؟ آیا ایالات متحده باید برای توافقی‌های بیشتر برای کاهش تعرفه‌های واردات مذاکره کند؟ آیا توزیع درآمد در ایالات متحده بیش از حد نابرابر شده است؟ هیچ پاسخ درست یا نادرستی برای این سؤالات وجود ندارد، زیرا آنها به جای واقعیات، اخلاق و ارزش‌ها را در برمی‌گیرند. در حالی که تحلیل اقتصادی می‌تواند با بررسی پیامدهای احتمالی سیاست‌های جایگزین به این بحث‌ها کمک کند، پاسخ‌ها تنها با بحث و مناظره بر سر ارزش‌های بنیادی جامعه قابل حل است.

سرهای سرد در خدمت قلب‌های گرم

اقتصاد، در طول قرن گذشته، از یک درخت بلوط کوچک به یک بلوط تنومند تبدیل شده است. در زیر شاخه‌های در حال گسترش آن، توضیحاتی درباره دستاوردهای تجارت بین‌الملل، توصیه‌هایی در مورد چگونگی کاهش بیکاری و تورم، فرمول‌هایی برای سرمایه‌گذاری و جوه بازنشستگی، و پیشنهادهایی برای حراج مجوزهای انتشار محدود دی‌اکسیدکربن برای کمک به کاهش گرمایش جهانی پیدا می‌کنیم. در سرتاسر جهان، اقتصاددانان برای جمع‌آوری داده‌ها و بهبود درک ما از روندهای اقتصادی تلاش می‌کنند.

شاید برسید که هدف این ارتش از اقتصاددانان از اندازه‌گیری، تحلیل و محاسبه چیست؟ هدف نهایی علم اقتصاد بهبود شرایط زندگی مردم در زندگی روزمره آنهاست. افزایش تولید ناخالص داخلی فقط یک بازی اعداد نیست. درآمد بالاتر به معنای غذای خوب، خانه‌های گرم و آب گرم است. منظور آنها آب آشامیدنی سالم و تلقیح در برابر آفت‌های همیشگی بشریت است.

درآمدهای بالاتر، غذا و سرپناه بیشتری تولید می‌کنند. کشورهای ثروتمند منابع لازم برای ساخت مدارس را دارند تا جوانان بتوانند خواندن را بیاموزند و مهارت‌های لازم برای استفاده از ماشین‌آلات و رایانه‌های مدرن را توسعه دهند. با افزایش بیشتر درآمدها، کشورها می‌توانند از عهده تحقیقات علمی برای تعیین تکنیک‌های کشاورزی مناسب برای آب و هوا و خاک یک کشور یا تولید واکسن علیه بیماری‌های محلی برآیند. با آزاد شدن منابع توسط رشد اقتصادی، مردم وقت آزاد برای فعالیت‌های هنری مانند شعر و موسیقی دارند و مردم اوقات فراغت برای

خواندن، گوش دادن و اجرا دارند. اگرچه هیچ الگوی واحدی برای توسعه اقتصادی وجود ندارد و فرهنگ‌ها در سراسر جهان متفاوت است، رهایی از گرسنگی، بیماری و عناصر یک هدف جهانی بشری است.

اما قرن‌ها تاریخ بشر نیز نشان می‌دهد که قلب‌های گرم به تنهایی گرسنگان را سیر نمی‌کند و بیماران را شفا نمی‌دهد. یک بازار آزاد و کارآمد لزوماً توزیع درآمدی را که از نظر اجتماعی قابل قبول باشد ایجاد نمی‌کند. تعیین بهترین مسیر برای پیشرفت اقتصادی یا توزیع عادلانه محصول، مستلزم سرهای سردی است که به طور عینی هزینه‌ها و منافع رویکردهای مختلف را می‌سنجند و تا آنجا که ممکن است تلاش می‌کنند تا تجزیه و تحلیل را از آفت خیال‌بافی دور نگه دارند. گاهی اوقات، پیشرفت اقتصادی مستلزم تعطیلی یک کارخانه قدیمی است. گاهی اوقات، مانند زمانی که کشورهای دارای برنامه‌ریزی متمرکز (کشورهای سوسیالیستی مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق) اصول بازار را اتخاذ کردند، اوضاع قبل از اینکه بهتر شود بدتر می‌شود. انتخاب‌ها به ویژه در حوزه مراقبت‌های بهداشتی دشوار است، جایی که منابع محدود به معنای واقعی کلمه شامل زندگی و مرگ می‌شود.

ممکن است این ضرب‌المثل را شنیده باشید: «از هر کس به اندازه توانایی‌اش، به هر کس به اندازه نیازش». دولت‌ها آموخته‌اند که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند برای مدت طولانی تنها بر اساس این اصل آرمان‌شهری عمل کند. برای حفظ یک اقتصاد سالم، دولت‌ها باید انگیزه‌هایی را برای مردم برای کار و پس‌انداز ایجاد کنند.

جوامع می‌توانند برای مدتی از بیکاران حمایت کنند، اما زمانی که بیمه بیکاری بیش از حد برای مدت طولانی پرداخت شود، ممکن است مردم به دولت وابسته شوند و دیگر دنبال کار نباشند.

«جامعه باید تلاش کند تا نظم و انضباط بازار را با شفقت برنامه‌های اجتماعی ترکیب کند. علم اقتصاد با استفاده از سرهای سرد برای آگاه کردن دل‌های گرم، می‌تواند نقش خود را در یافتن تعادل مناسب برای جامعه‌ای کارآمد، مرفه و عادل انجام دهد.»

ب – سه مسئله سازمان اقتصادی

هر جامعه بشری - چه یک کشور صنعتی پیشرفته، چه یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز (کشور سوسیالیستی) یا یک ملت قبیله‌ای منزوی - باید با سه مسئله اساسی اقتصادی مقابله کرده و آنها را حل کند. هر جامعه‌ای باید راهکاری برای تعیین اینکه چه کالاهایی تولید شوند، چگونه این کالاها ساخته شوند و برای چه کسانی تولید شوند، داشته باشد.

در واقع، این سه پرسش اساسی سازمان اقتصادی - چپستی، چگونه و برای چه کسی - امروز به همان اندازه حیاتی هستند که در طلوع تمدن بشری بودند. بیایید نگاه دقیق‌تری به این سؤالات داشته باشیم:

- چه کالاهایی و در چه مقداری تولید شوند؟ یک جامعه باید تعیین کند که چه مقدار از هر یک از هزاران کالاها و خدمات ممکن تولید شود و چه زمانی تولید شود. آیا امروز پیتزا تولید خواهیم کرد یا پیراهن؟ چند پیراهن باکیفیت یا چند پیراهن ارزان؟ آیا از منابع کمیاب برای تولید بسیاری از کالاهای مصرفی (مانند پیتزا) استفاده خواهیم کرد؟ یا اینکه کالاهای مصرفی کمتر و کالاهای سرمایه‌ای بیشتری تولید خواهیم کرد (مانند ماشین‌آلات پیتزاسازی) که فردا تولید و مصرف را افزایش می‌دهد؟
- کالاها چگونه تولید شوند؟ یک جامعه باید تعیین کند که چه کسی تولید را انجام دهد، با چه منابعی و از چه تکنیک‌های تولیدی استفاده کند. چه کسی کشاورزی کند و چه کسی تدریس کند؟ آیا الکتریسیته از نفت، زغال‌سنگ یا خورشید تولید شود؟ آیا کارخانه‌ها توسط مردم اداره شوند یا ربات‌ها؟
- کالا برای چه کسانی تولید شود؟ چه کسی می‌تواند میوه فعالیت اقتصادی را بخورد؟ آیا توزیع درآمد و ثروت عادلانه است؟ تولید ملی چگونه بین خانوارهای مختلف تقسیم شود؟ آیا بسیاری از مردم فقیر و صرفاً تعداد اندکی ثروتمند هستند؟ آیا درآمدهای بالا نصیب معلمان می‌شود یا ورزشکاران یا کارگران خودرو یا سرمایه‌گذاران خطرپذیر؟ آیا جامعه حداقل مصرف را برای فقرا فراهم خواهد کرد یا اگر مردم بخواهند غذا بخورند باید کار کنند؟

اقتصادهای مبتنی بر بازار، مبتنی بر حاکمیت دولت (دستوری) و اقتصادهای مختلط

راه‌های مختلفی که یک جامعه می‌تواند به سؤالات چلی، چگونه و برای چه کسی پاسخ دهد، چیست؟ جوامع مختلف از طریق نظام‌های اقتصادی جایگزین سازماندهی می‌شوند و علم اقتصاد سازوکارهای مختلفی را مطالعه می‌کند که یک جامعه می‌تواند برای تخصیص منابع کمیاب خود از آنها استفاده کند.

ما به طور کلی دو روش اساساً متفاوت را برای سازماندهی یک اقتصاد در نظر می‌گیریم. در یک سوی طیف، اکثر تصمیمات اقتصادی توسط دولت گرفته می‌شود، به گونه‌ای که آنهایی که در بالای سلسله مراتب قدرت هستند، دستورات اقتصادی را به افرادی که در پله‌های پایین‌تر نردبان قدرت قرار دارند، دیکته می‌کنند. در سوی دیگر طیف، تصمیم‌گیری‌ها در بازارها گرفته می‌شود، جایی که افراد یا شرکت‌ها به طور داوطلبانه برای مبادله کالاها و خدمات، معمولاً از طریق پرداخت پول، با یکدیگر به توافق می‌رسند. حال هر یک از این دو شکل سازماندهی اقتصادی را به اختصار بررسی می‌کنیم.

در ایالات متحده و به طور فزاینده‌ای در سراسر جهان، بیشتر مسائل اقتصادی توسط مکانیسم بازار حل می‌شود. از این رو نظام‌های اقتصادی آنها را اقتصاد بازار می‌نامند. اقتصاد بازار اقتصادی است که در آن افراد و شرکت‌های

خصوصی، عمده تصمیمات مربوط به تولید و مصرف را اتخاذ می‌کنند. سیستمی از قیمت‌ها، بازارها، سود و زیان، مشوق‌ها و پاداش‌ها مسئول تعیین «چه چیزی»، «چگونه» و «برای چه کسی» است. شرکت‌ها، کالاهایی را تولید می‌کنند که بیشترین سود را داشته (چه چیزی) و روش تولید آن کمترین هزینه را در بر داشته باشد (چگونه). مصرف، توسط تصمیمات افراد در مورد نحوه خرج کردن دستمزدها و احتمالاً درآمدهای حاصل از کار و مالکیت اموال آنها (برای چه کسی) تعیین می‌شود. اقتصاد بازار در حدی‌ترین حالت خود زمانی است که در آن دولت در هیچ‌یک از تصمیمات اقتصادی دخالت نمی‌کند. این اقتصاد را اقتصاد «لسه فر» می‌گویند.

در مقابل، اقتصاد دستوری اقتصادی است که در آن دولت تمام تصمیمات مهم در مورد تولید و توزیع را اتخاذ می‌کند. در یک اقتصاد دستوری، مانند اقتصادی که در بیشتر قرن بیستم در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت، دولت مالک اکثر وسایل تولید (زمین و سرمایه) است. همچنین مالکیت و هدایت فعالیت شرکت‌ها در اکثر صنایع را بر عهده دارد. کارفرمای اکثر کارگران است و به آنها می‌گوید که چگونه کارهای خود را انجام دهند و تصمیم می‌گیرد که چگونه تولید جامعه بین کالاها و خدمات مختلف تقسیم شود. به طور خلاصه، در یک اقتصاد دستوری، دولت از طریق مالکیت منابع و قدرت خود در اجرای تصمیمات، به عمده مسائل اقتصادی پاسخ می‌دهد.

هیچ جامعه معاصری به طور کامل در هیچ یک از این دسته‌بندی‌های حدی قرار نمی‌گیرد. در عوض، همه جوامع، اقتصادهای مختلط، با ترکیبی از عناصر بازار و دستور هستند.

زندگی اقتصادی یا از طریق فرمان سلسله مراتبی یا بازارهای داوطلبانه غیرمتمرکز سازماندهی می‌شود. امروزه بیشتر تصمیمات در ایالات متحده و سایر اقتصادهای پردرآمد در بازار گرفته می‌شود. اما دولت نقش مهمی در نظارت بر عملکرد بازار دارد. دولت‌ها قوانینی را تصویب می‌کنند که زندگی اقتصادی را تنظیم می‌کند، خدمات آموزشی و پلیسی تولید می‌کند و آلودگی را کنترل می‌کند. امروزه اکثر جوامع دارای اقتصادهای مختلط هستند.